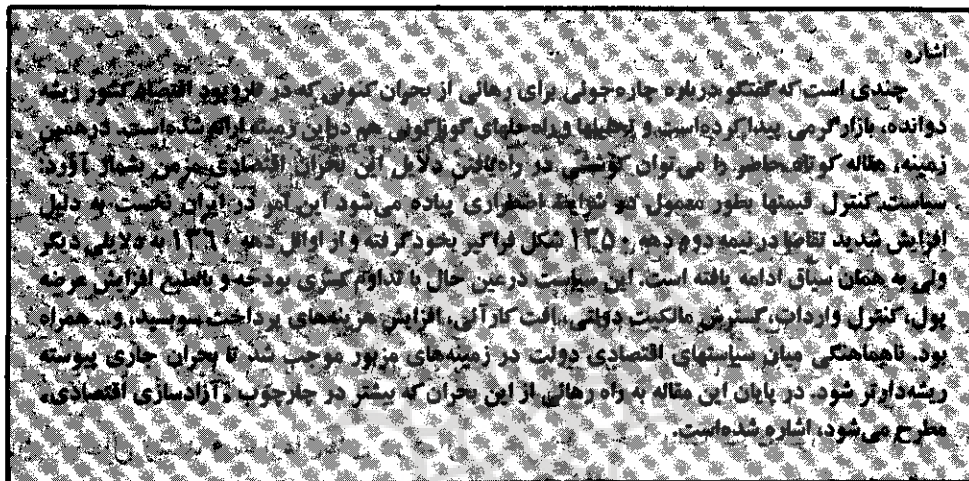


سیاست کنترل قیمت در ایران

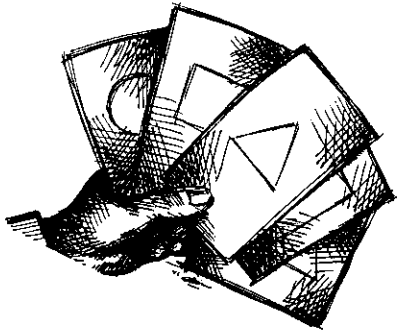
از: دکتر سیاوش مریدی



ارزان، پرداخت انواع سوبسیدها، فروش ارزان ارز وغیره. سیاست کنترل قیمت (همراه با سیاستهای مکمل) علی‌الاصول در شرایطی اتخاذ می‌شود که عرضه نتواند انعطاف لازم را برای برآورده کردن تقاضا از خود نشان دهد. به عبارت دیگر، معمولاً عرضه کالاها نسبت به تقاضا برای آنها، با آهنگ آهسته‌تری افزایش می‌یابد و یا گاه تمایلی به افزایش از خود نشان نمی‌دهد. این تمایل یا گرایش تاحدی ذاتی است؛ بدین معنی که یک واحد تولیدی در بیشتر موارد به دلیل محدودیتهای ناشی از نیروی انسانی، ظرفیت تولید و امثالهم، توانایی افزایش عرضه را ندارد. علاوه بر این، در مواردی، بویژه در شرایط انحصاری، اصولاً ممکن است صرفه اقتصادی در افزایش تولید نهفته نباشد، بلکه بیشتر از کنترل تولید و حتی کاهش آن سرچشمه بگیرد. عرضه حاصل از واردات کالاها نیز مشکلات خاص خود را دارد، زیرا علاوه بر کمبود درآمد ارزی در شرایط خاصی ممکن است با تنگناهای مختلف دیگری مانند ظرفیت محدود زیربنای اقتصادی، کمبود نسبی وسائل حمل و نقل و غیره روبرو شود. این خصلت کم‌کشش و یا حتی بی‌کشش بودن عرضه، در شرایط «اضطرار» بطور ملموس‌تری عینیت می‌یابد، زیرا تحت این شرایط، بویژه هنگام جنگ، کلاً عرضه نهاده‌ها

کلیاتی درباره سیاست کنترل قیمت
سیاست قیمت‌گذاری دولت، و یا درحقیقت کنترل قیمتها، از جمله مسائل مهمی بوده که طی دو دهه اخیر در بسیاری از کشورها بویژه ایران در پیش‌روی صاحب‌نظران، تصمیم‌گیران و نیز سیاست‌گزاران قرار داشته است. از این سیاست زمانی استفاده می‌شود که اقتصاد کشور در حال تعادل نباشد، یعنی شرایطی که فاصله کاملاً ملموسی میان حجم عرضه و میزان تقاضا وجود داشته باشد.

در این شرایط چون معمولاً قیمت کالاها در سطح بسیار بالایی تعیین می‌شود و برخلاف نظریه کلاسیکها مکانیسم بازار (تقابل عرضه و تقاضا) اقتصاد را نمی‌تواند به نقطه تعادل برساند، دولت دخالت در مکانیسم بازار را تا طی شدن دوره اضطرار ضروری می‌پندارد: بدین ترتیب، قیمت کالاها در سطح پائینی (نسبت به میزان تعیین شده توسط بازار) تثبیت می‌شود و دولت با بکارگیری اهرم‌های تحت کنترل خود می‌کوشد تا این کالاها با قیمت موردنظر به دست مصرف‌کننده اصلی برسد. از این موضوع می‌توان به این نکته پی برد که سیاست کنترل قیمتها همواره و بناچار با یک رشته سیاستهای اقتصادی دیگر باید همراه باشد، مانند اجرای طرحی برای جیره‌بندی (یا سهمیه بندی)، عرضه نهاده‌ها به قیمت



○ هنگامی که دولت با فروش ارز به نرخ پائین تر از نرخ بازار آزاد آن و یا از طریق عرضه نهادهای سوبسید شده می‌کوشد چرخ تولید را در جهت دلخواه خود به حرکت درآورد، عملاً شرایطی را فراهم می‌آورد که در آن بنگاهها به منظور بیشینه‌سازی سود خود به راههای مغایر با جهت مورد نظر کشاننده می‌شوند.

کنترل قیمت‌ها از دیدگاه کلان بررسی اجمالی می‌شود، زیرا اعتقاد بر این است که سیاستهای قیمت‌گذاری دولت در دهه ۱۳۶۰ اساساً متکی بر

سیاستهای دهه ۱۳۵۰ بوده است، اما با دلایلی متفاوت. طبق برخی نظریه‌های توسعه، اقتصاد تک محصولی، یعنی اقتصادی که عمدتاً یک محصول را برای صادرات تولید کند و از قبل درآمد ارزی حاصل از آن بیشتر مایحتاج خود را وارد کند، به شدت تحت تاثیر عوامل برون‌زا و در حقیقت فعل و انفعالات بازار آن محصول صادراتی قرار می‌گیرد. ایران در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ نیز از این قانون مستثنی نبوده است. بدین معنی که تا اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ که درآمد نفتی ایران اندک بود، رشد اقتصادی بخشهای مختلف نیز در سطح پائینی قرار داشت؛ ولی همزمان با افزایش تدریجی این درآمد، اقتصاد کشور هم پویا می‌شود و رشد می‌کند زیرا عمدتاً از این مجرا بود که برنامه‌های عمرانی و تا اندازه‌ای بودجه جاری کشور تامین مالی می‌شد.

طبیعی است که این رشد اقتصادی، با نرخ تورمی به فراخور خود همراه باشد. مقایسه روند رشد تولید ناخالص داخلی با نرخ تورم طی دوده ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، شاید بخوبی این نکته را تصویر کند. تا زمانی که تولید ناخالص داخلی، عمدتاً به دلیل روند «طبیعی» درآمد ارزی حاصل از نفت، رشد «معقولی» داشته، تورم نیز با نرخ نسبتاً معقول و قابل قبولی جریان یافته است و به همین دلیل هم در این سالها در اقتصاد کشور نوعی رونق احساس می‌شود. در این دوره، درآمد نفتی به تدریج به اقتصاد کشور تزریق می‌شود؛ هزینه‌های عمرانی با روندی طبیعی افزایش می‌یافت، کسری بودجه که به صورت مزمن درآمده بود از همین محل تامین می‌شد، و لذا نقدینگی (شامل پول و شبه پول) نیز به تدریج افزایش می‌یافت. این افزایش در حقیقت می‌توانست به معنای بالارفتن قدرت خرید مردم به‌شمار آید، لذا مردم پیوسته تقاضای بیشتری برای کالاها و خدمات داشتند، ولی چون آهنگ این افزایش در سطح «معقولی» بود، اقتصاد کشور از دو طریق، یکی از منابع داخلی و دیگر از محل واردات،

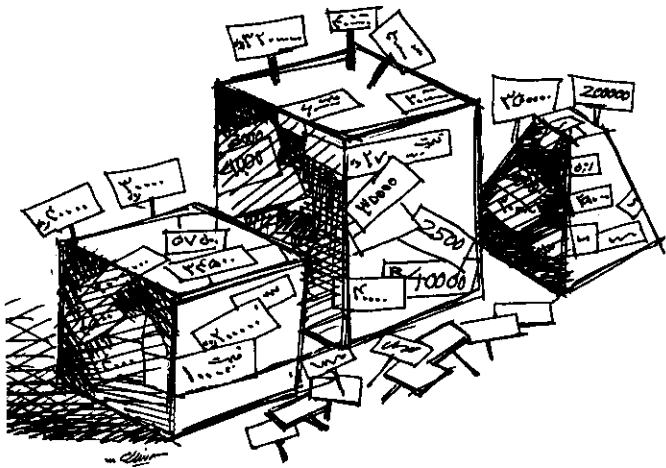
برای تولید کالاهای مصرفی مردم، به دلایل گوناگون مانند تخصیص بخشی از منابع برای تولید و تدارک ابزارآلات جنگی، اختصاص بخشی از تولیدات مصرفی برای نیروهای نظامی، تنگنای زیربنایی خاص این دوره، و غیره، جریان کالاها به سوی مردم بیش از پیش تحت فشار قرار می‌گیرد و به دلیل وجود نقدینگی نزد مردم، تقاضا بطور متقابل کاهش کمتری از خود نشان می‌دهد. بدین لحاظ است که در تمام کشورها به هنگام جنگ، دولت متوسل به سیاست قیمت‌گذاری و جیره‌بندی می‌شود، هرچند که از اثرات جانبی آن مانند شکل‌گیری بازار سیاه یا بازار آزاد، شیوع انواع تقلبات و سوء استفاده‌ها و... آگاهی دارد.

به‌رحال، با توجه به مسائل کلی سیاست قیمت‌گذاری و تجربه دو دهه اخیر ایران، ضروری به نظر می‌رسد زمانی که «سیاست آزادسازی» با شتابی بیش از حد تصور دنبال می‌شود، نارسائی‌های فطری این نوع سیاست تثبیت قیمت ریشه‌یابی شود.

پیشینه کنترل قیمت در ایران

نگاهی به تاریخ اقتصادی معاصر ایران و سیاست‌گزاریهای دولت نشان می‌دهد که دخالت دولت در بازار به منظور تعیین و تثبیت قیمت‌ها به تدریج از دهه دوم قرن حاضر (خورشیدی) آغاز می‌شود، ولی تا اوایل دهه ۱۳۴۰ از اهمیت چندانی برخوردار نیست. از این دوره به بعد دخالت دولت با آهنگ شدیدتری ادامه پیدا می‌کند تا اینکه سرانجام در نیمه نخست دهه بعد کنترل قیمت‌ها از سوی دولت از حالت «بوردی» خارج شده و فراگیر می‌شود. در این جریان «مرکز بررسی قیمت‌ها» شکل می‌گیرد تا مسئولیت تعیین و کنترل قیمت انواع کالاهای داخلی و وارداتی را برعهده گیرد. هدف از پی‌ریزی این مرکز و سازمان‌های دیگر (مانند صندوق حمایت از مصرف‌کنندگان) جلوگیری از افزایش بی‌رویه قیمت‌ها و مقابله با سوداگری و سوداندوزی با استفاده از ابزارها و روش‌های علمی بود. لذا در آن سالها استفاده از روش حسابداری صنعتی به عنوان اساس تعیین قیمت کالاهای داخلی و خارجی پی‌ریزی شد و بصورت یک سنت در سازمان‌های مربوط تاکنون نیز بکارگرفته می‌شود.

به‌رحال صرف‌نظر از ارگان‌ها و ابزارهای کنترل قیمت و قیمت‌گذاری در گذشته، دلایل دخالت گسترده دولت و در حقیقت تغییر جهت آن از اوایل دهه ۱۳۵۰ جلب توجه می‌کند. به عبارت دیگر می‌توان گفت که تا نیمه دهه ۱۳۵۰ اساس دخالت اقتصادی دولت بر کارکرد آزاد نیروهای اقتصادی در بازار استوار بود؛ در حالی که از آن پس به نحو روزافزونی دولت دست به دخالت در فعالیتهای جاری اقتصادی زد. این دخالت، به‌طور طبیعی دو جنبه مرتبط با یکدیگر داشت: یکی در زمینه‌های سرمایه‌گذاری و ساخت زیربنای اقتصادی کشور، و دیگری جلوگیری از ایجاد هرگونه اختلال در کارکرد اقتصاد. و روشن است که این هر دو نیز اساساً از توان مالی «ارزی» دولت مایه می‌گرفت و تابعی از آن بود. جنبه نخست مربوط می‌شود به برنامه‌های عمرانی دولت و فراهم آوردن شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت و جنبه دوم عمدتاً به فعالیت‌های دولت برای جلوگیری از افزایش بی‌رویه قیمت‌ها مربوط می‌شود که اصولاً از تزریق درآمدهای نفتی سرچشمه می‌گرفته است. هرچند که وجوه گوناگون این دو جنبه اهمیت خاص خود را دارند، لیکن بنابه موضوع اصلی این مقاله، صرفاً تجزیه و تحلیل‌های مربوط به سیاست قیمت‌گذاری در پی می‌آید. بنابراین، در زیر دلایل اقتصادی دولت برای اتخاذ یک سیاست فراگیر



● مشکلات بنیانی جاری نه از تک تک سیاستهای اقتصادی بلکه عمدتاً از تناقض فطری آنها مایه گرفته است.

○ افزایش شدید عرضه پول و درعین حال کنترل قیمت‌ها را می‌توان نمونه بارزی از تناقضات به‌شمار آورد.

نقدینگی همراه با افزایش جمعیت بر میزان تقاضا افزوده شد؛ و دو مسئله جنگ و محاصره اقتصادی هم به نوبه خود مزید بر علت شد. به هر حال صرف نظر از عوامل غیراقتصادی و نیز آشفتنگی‌های کوتاه‌مدت هر انقلاب، دلایل عمده تورم را می‌توان به شرح زیر پی گرفت.

از دوره پس از انقلاب، میزان کسری بودجه دولت طی یک روند کلی تا سال ۱۳۶۸ افزایش یافته است. این افزایش را که در سال ۱۳۶۷ به اوج خود یعنی رقم ۲۰۲۴ میلیارد ریال رسید، عمدتاً می‌توان سرچشمه افزایش نقدینگی دانست. در این زمینه نیز ضروری می‌نماید تا به یکی دیگر از ویژگی‌های اقتصادی کشورهای صادرکننده نفت اشاره شود: این کشورها به‌طور معمول با اتکا به درآمد ارزی سرشار خود، سیاست انبساطی کسری بودجه را در پیش می‌گیرند و در چارچوب آن معمولاً بر حجم دستگاههای دولتی می‌افزایند و سوبسیدهای آشکار و پنهان می‌پردازند. این سیاست تا زمانی که درآمدهای واقعی ارزی دولت در حال افزایش باشد، مشکلی بوجود نمی‌آید؛ ولی از زمانی که درآمد مزبور ثابت می‌شود و یا کاهش می‌یابد مشکلات دولت بروز می‌کند، زیرا هزینه‌های مزبور به‌طور معمول به دلایلی کسش لازم برای پائین آمدن را ندارد. در این شرایط است که تضاد درونی سیاستهای دولت آغاز می‌شود: از یک سو سوبسیدهای تولیدی و مصرفی به‌صورت آشکار و پنهان به‌منظور پائین نگهداشتن هزینه تولید و سطح زندگی پرداخت می‌شود، و از سوی دیگر با پی‌گیری سیاست کسری بودجه (و در پی آن افزایش نقدینگی) میزان تقاضا (در پی آن تورم) بالا برده می‌شود. به هر حال چنانچه در جدول زیر دیده می‌شود، نوعی همبستگی میان حجم کسری بودجه و حجم خالص انتشار اسکناس طی این سالها وجود داشته است؛ در این ارتباط بر حجم نقدینگی نیز پیوسته افزوده شده است این افزایش که در حقیقت باید افزایش اسمی قدرت خرید مردم به‌شمار آید، طی دوره‌ای

پاسخگوی این افزایش تقاضا بود. به این دلیل تا سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳، مشکل تورم چندان ملموس نبود و لذا دلیلی هم برای دخالت وجود نداشت. از اینرو اقتصاد اساساً بر نوعی کارکرد عرضه و تقاضا در بازار تکیه کرده بود. این تعادل در حقیقت مدیون ویژگی خاصی بسیاری از کشورهای صادرکننده نفت بود. بدین معنی که کشورهای مزبور، به‌دلیل ماهیت استفاده نفت در صنعت و نیز تکنولوژی استخراج و صدور آن، اساساً از دیگر کشورهای جهان سوم متمایز شده‌اند. به عبارت دیگر آنها درآمد ارزی سرشاری دارند که کاملاً بیش از توان واقعی تولیدی آنها است؛ و از این‌رو نه با مشکلی موسوم به سطح نازل پس‌اندازهای داخلی دست و پنجه نرم می‌کنند و نه به‌طور جدی در پی افزایش درآمدهای مالیاتی برمی‌آیند. علاوه بر این، درآمد ارزی سرشار آنها موجب شده تا دولت استقلال بیشتری (در مقایسه با دیگر کشورهای جهان سوم) در خصوص اقتصاد کشور داشته باشد. در چارچوب همین وضعیت بوده که دولت ایران نیز به آسانی دست به اقدام می‌زد؛ است؛ عرضه ارز فراوان و ارزان، افزایش حجم سوبسیدها، واردات انواع کالاهای خارجی برای جلوگیری از افزایش قیمت‌ها...

به هر حال این وضعیت تا اواسط دهه ۱۳۵۰ پایدار ماند، زیرا قیمت نفت در ۱۹۷۳ ناگهان به چند برابر افزایش یافت و موجب شد تا درآمد حاصل از صدور نفت ایران نیز یکباره چند برابر بالا برود. ولی این افزایش ناگهانی موجب تغییر در روال تزریق درآمدهای ارزی به اقتصاد کشور نشد، بلکه دولت استقلال نسبی بیشتری در قبال اقتصاد کشور پیدا کرد و با تمام نیرو کوشید حتی الامکان درآمدهای سرسام‌آور نفتی را جذب اقتصاد کند. بنابراین در برنامه عمرانی پنجم بازنگری کلی شد، بودجه جاری دولت افزایش یافت، و بر حجم نقدینگی هم به شدت افزوده شد. این عوامل تقریباً به همان شدت نیز بر تقاضا اثر گذاردند، یعنی موجب شدند تا تقاضای موثر مردم برای کالاهای و خدمات افزایش شدیدی پیدا کند. این افزایش تقاضای موثر، به هر حال باید تامین می‌شد، ولی در عمل به اثبات رسید که عرضه نمی‌تواند از کسش لازم برخوردار باشد. یعنی بنگاههای داخلی به دلایل گوناگون مانند محدود بودن ظرفیت، کمبود نیروی کار و مدیریت، رقابت بخشهای غیرتولیدی در بازار کار، مقرون به صرفه نبودن تولید و... توان افزایش تولید را نداشتند؛ و تولیدات خارجی نیز هرچند بسیار پرکسش بود، ولی در جریان ورود به کشور با تنگنای بی‌شمار و پیچیده زیربنایی روبرو شد. بدین ترتیب، شکافی میان عرضه و تقاضا بوجود آمد که نمی‌توانست حاصلی جز بالارفتن نرخ تورم داشته باشد.

برای مقابله با این تورم، که ابتدا و اساساً تورم فشار تقاضا بود، دولت خود را ناچار به دخالت در کارکرد بازار دید. لذا ارگانهای قیمت‌گذار و کنترل‌کننده شکل گرفتند و دست به اقدام زدند. هرچند که این سیاست اقتصادی دیری نپائید و تحولات بعدی کشور آن را تحت الشعاع قرار داد، لیکن سنت قیمت‌گذاری با استفاده از روش حسابداری بهای تمام شده (حسابداری صنعتی) و همچنین ارگانهای قیمت‌گذار پابرجا ماندند و پس از دوره کوتاهی بعد از انقلاب بار دیگر فعالیت خود را آغاز کردند. ولی این بار دلایل کلان دخالت دولت در مکانیسم بازار و سیاست قیمت‌گذاری تا اندازه‌ای تغییر کرده بود: علاوه بر تورم فشار تقاضا، تورم فشار هزینه نیز شکل گرفت؛ درآمد ارزی دولت به غیر از یک دوره کوتاه، عملاً کاهش یافت؛ بر هزینه‌های ارزی افزوده شد؛ علاوه بر افزایش

رخ داد که عرضه کل از هر دو جنبه داخلی و وارداتی نمی‌توانست از کشتش لازم برخوردار باشد. اولاً، تولیدات صنعتی کشور با مشکلاتی همچون مدیریت، مالکیت، کمبود مواد اولیه و نیروی کار؛ تولیدات کشاورزی با مسائلی مانند مالکیت زمین، مهاجرت نیروی انسانی از روستا، کمبود قطعات یدکی و غیره روبرو بودند؛ درحالی که برای واردات کالاها تنگناهای بیشتری مانند کمبود ارز، کاهش بیش از پیش ظرفیت بنادر ... عینیت یافته بود.

به‌رحال این دو نیرو که از دو جهت بر مردم فشار می‌آورد موجب شد تا دولت بار دیگر برای حمایت از مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان و همچنین رونق بخشی به تولیدات داخلی دست به کار شود: از یک سو قیمت بسیاری از کالاهای مصرفی مردم بویژه کالاهای اساسی، اعم از وارداتی یا تولید داخل، تعیین و تثبیت شد؛ و از سوی دیگر دولت با پیاده کردن نظام سهمیه‌بندی کالاهای اساسی در نظام توزیع دخالت مستقیم کرد. از این دوره، به منظور تقویت و اثربخشی عمیق‌تر سیاست تثبیت قیمتها، دولت دو سیاست دیگر یعنی پرداخت سوبسید و تثبیت نرخ رسمی ریال راهم مصممانه پی‌گیری کرد. بدین ترتیب، نخست هدف آن بود که از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان از دو طریق حمایت شود: مصرف‌کنندگان تولیدات داخل را به قیمتی ارزان‌تر از هزینه تمام شده واقعی آن خریداری کنند و کالاهای خارجی نیز بر پایه نرخ رسمی ریال که فاصله روزافزونی با نرخ آزاد آن پیدا می‌کرد، به‌دست آنها برسد؛ و تولیدکنندگان هم ضمن محدودیت ورود بسیاری از کالاها، مواد وارداتی مورد نیاز خود را به نرخ رسمی ارز دریافت دارند و بدین ترتیب از افزایش هزینه تمام شده آنها جلوگیری شود.

رفتار غیراقتصادی دولت در برابر رفتار اقتصادی بنگاهها

این مجموعه سیاستها که در شرایط بی‌کشتش بودن نسبی عرضه کالاها و خدمات، ثبات قیمتها را دنبال می‌کرده و در عمل پیوسته بر حجم نقدینگی می‌افزوده است، اساساً از دو عامل یعنی رفتار غیراقتصادی دولت و به‌کارگیری روش‌های غیراقتصادی برای تعیین و تثبیت قیمت مایه می‌گیرند. در اینجا منظور از رفتار غیراقتصادی دولت، استفاده نکردن از هزینه فرصت* (در زمینه فروش ارز و اعطای انواع سوبسیدهای مستقیم و غیرمستقیم) است؛ درحالی که عامل دوم گویای روشهای حسابداری، به جای محاسبات اقتصادی، برای قیمت‌گذاری است. در زیر این دو عامل یک به یک شکافته می‌شود.

۱ - دولت و مسئله هزینه فرصت: می‌دانیم که طی دهه ۱۳۶۰ دولت هم برکل درآمد ارزی کشور تسلط کامل داشت و هم برخی از کالاها (بویژه کالاهای اساسی و برخی نهاده‌های تولیدی) را به قیمت ارزان‌تر (سوبسید شده) عرضه می‌کرد. این رفتار که عمدتاً گرد محور فروش ارز جریان داشت در ظاهر (همان‌طور که در بالا اشاره شد) دو هدف مرتبط به یکدیگر را دنبال می‌کرد، یکی پائین نگهداشتن هزینه تولید بنگاهها و دیگری حفظ قدرت خرید مصرف‌کنندگان. عاملی که موجبات پیدایش چنین امکانی را برای دولت فراهم می‌آورد، تفاوت چشمگیر میان هزینه ارزی استخراج و صدور نفت با قیمت فروش آن است؛ و دولت که بهره‌مند از این «نعمت» بود می‌کوشید با این اقدام، یعنی گذشت از این امکان، تولیدکنندگان داخلی را تشویق به تولید کند. این سیاست در

شرایطی می‌توانست نتیجه مورد نظر را به‌دست دهد که پدیده‌ای به‌عنوان هزینه فرصت برای تولیدکنندگان وجود نمی‌داشت؛ ولی هرگاه این پدیده را در نظر آوریم می‌توانیم به نتایجی دیگر برسیم. در حقیقت گره کار در همین جا است: یعنی هنگامی که دولت با فروش ارز به نرخ پائین‌تر از نرخ بازار آزاد آن و یا از طریق عرضه نهاده‌های سوبسید شده می‌کوشد چرخ تولید را در جهت دلخواه خود به حرکت درآورد، عملاً شرایطی را فراهم می‌آورد که در آن بنگاهها به‌منظور بیشینه سازی سود خود (یعنی تلاش عقلانی هر بنگاه اقتصادی) به راههایی مغایر با جهت مورد نظر کشاننده می‌شوند. این گرایش زمانی شدت بیشتری می‌گیرد که دولت متوسل به سیاستهای قیمت‌گذاری و پرداخت سوبسید هم بشود؛ و روشن است که در این گیرودار، مالکیت دولتی، مدیریت و قانون کار نیز مزید بر علت شده‌اند.

مثلاً برای بسیاری از صنایع، فروش قطعات و لوازم وارداتی، به جای کاربرد آنها در فرایند تولید، بسیار سودآورتر بود و آسان‌تر؛ و یا بکارگیری کود شیمیایی عرضه شده از سوی دولت در تولید کالاهای غیر اساسی صرفه اقتصادی بسیار بالاتری نسبت به استفاده از آن در تولید کالاهای اساسی (یعنی هدف دولت) داشته است. گونه دیگر دستیابی به سود حداکثر آن بوده است که تولیدکنندگان، با اطمینان به موقعیت خود - یعنی با آگاهی بر تورم فشار تقاضا و در مواردی انحصار نسبی ناشی از کنترل شدید واردات - با کوتاه کردن فرایند تولید (درحد امکان) و لذا کاهش ملموس کیفیت کالای خود هزینه‌های تولیدی را به حداقل برسانند. به‌علاوه فروش بخشی از کل تولید در بازار آزاد نیز می‌توانست مورد استفاده قرار گیرد. به‌طور خلاصه اگر دولت طی این سالها به شیوه‌ای غیراقتصادی عمل کرده است، این امر لزوماً نمی‌تواند به معنای آن باشد یا به عبارت دیگر نمی‌توان انتظار داشت که بنگاهها (دولتی و غیردولتی) هم به سیاق دولت اقدام کنند؛ و این در حقیقت می‌تواند ضعف ماهوی سیاستهای دولت و تناقضات درونی آن طی سالهای مزبور به‌شمار آید.

۲ - روش قیمت‌گذاری و بنگاهها: روشی مورد استفاده برای تعیین قیمت فرآورده‌های صنعتی و کشاورزی بدین ترتیب است که بر پایه یک سلسله ملاکهای هزینه تولید یک واحد محصول محاسبه و سپس درصدی سود به آن افزوده می‌شود. این روش اگرچه ممکن است از لحاظ حسابداری صحیح بنماید، ولی از دیدگاه اقتصادی یک نارسائی بارز دارد که عبارتست از نادیده انگاشتن همان عامل پر قدرت در اقتصاد یعنی هزینه فرصت. این هزینه فرصت نه تنها برای بنگاه بلکه برای عوامل تولید یعنی کار، سرمایه و حتی زمین نیز مطرح است. بدین ترتیب بوده است که مسائلی مانند فروش در بازار آزاد، کوتاه کردن فرایند تولید، گریز از تولید و فروش مواد اولیه در بازار آزاد و امثالهم عینیت یافته است. و به همین منوال نیز به دلیل رونق روزافزون بخش غیررسمی، سرمایه و نیروی کار پیوسته از بخشهای مولد و رسمی به فعالیتهای آن بخش جذب شده و نه تنها عایدی فوق‌العاده بیشتری داشته، بلکه از مشکلات و مسائل هزینه‌دار و اداری (مانند پرداخت مالیات و عوارض و...) نیز پرهیز کرده‌اند.

بدین لحاظ شماری از اقتصاددانان براین باورند که شیوه قیمت‌گذاری مزبور هیچگاه نمی‌تواند نتایج مطلوبی برای اقتصاد داشته باشد.

خلاصه کلام

به هر حال بحران کنونی حاصل یک رشته سیاستهای اقتصادی دولت در زمینه‌های ارزی، قیمت‌گذاری، سوبسید، تجارت، و... بوده که به تدریج در مدتی نزدیک به بیست سال شکل گرفته است. موضوع اصلی، سیاست قیمت‌گذاری است ولی همراه آن گریزهایی هم به سیاستهای ارزی و سوبسید و تجاری زده شده است. چکیده کلام آن است که مشکلات بنیانی جاری نه از تک تک سیاستهای اقتصادی بلکه عمدتاً از تناقض فطری میان آنها مایه گرفته است و بکارگیری اهرم‌های غیراقتصادی نیز بر این مشکلات افزوده است. افزایش شدید عرضه پول و درعین حال کنترل قیمتها را می‌توان نمونه بارزی از این تناقضات به‌شمار آورد.

برای مقابله با این بحران، و درحقیقت به منظور راه‌اندازی چرخ تولید در کشور و بهبود وضع اقتصادی مردم، دوسه سالی است که «سیاست تعدیل اقتصادی» با هدف «رسیدن به نقطه تعادل» بر سرزبان‌ها افتاده است. این سیاست هرگاه به شکل ساختاری‌اش موردنظر باشد، اهداف بلندمدتی را از طریق «آزادسازی اقتصادی» با معنای تقریبی آزادگاردن نیروهای عرضه و تقاضا در بازار برای تعیین قیمت و مقدار کالا و خدمات، دنبال می‌کند؛ و بطور معمول جنبه‌های زیر را دربرمی‌گیرد: آزادکردن مکانیسم بازار و جلوگیری از دخالت دولت در آن؛ شناور کردن نرخ ارز؛ آزادی صادرات و واردات؛ گسترش مالکیت خصوصی و محدودکردن مالکیت دولتی؛ کوچک کردن دستگاه دولت؛ حذف سوبسیدهای غیرضروری و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر؛ اصلاح نظام مالیاتی؛ و... در این زمینه استدلال می‌شود که با آزادکردن مکانیسم قیمتها، شناور شدن نرخ ارز و آزادی تجارت، نظام دو یا چند بازاری از میان می‌رود و لذا فعالیتهای غیرمولد و زائد روبه نابودی می‌گذارد؛ و فعالیت در بخش غیررسمی اقتصاد روبه ضعف می‌نهد. علاوه بر این تأکید خاصی بر فعالیتهای دولت و اندازه آن می‌شود، زیرا برخی صاحب نظران بر این باورند که دولت باید از مالکیت و کنترل واحدهای تولیدی (حتی الامکان) دوری جوید چون در این زمینه بخش خصوصی بسیار کارآمدتر عمل می‌کند؛ و همچنین باید در ضمن ساده کردن اجرای برخی قوانین و مقررات، از حجم دستگاه خود بکاهد. دولت با توسل به این گونه اقدامات یعنی در حقیقت با کاهش هزینه‌های غیرضروری خود، می‌تواند گامهای موثری در راه توازن بودجه عمومی کشور بردارد. سوبسیدهای تولیدی و مصرفی نیز غالباً بار مالی زیادی برای دولت دارد، به همین لحاظ هم در چارچوب سیاست تعدیل اقتصادی، بیشتر نظر بر این است که سوبسیدهای تولیدی (یعنی عرضه مواد اولیه، سرمایه‌ای و واسطه‌ای به قیمتی پائین‌تر به تولیدکنندگان) همراه با آزادگاردن قیمتها، حذف شود؛ و سوبسیدهای مصرفی (یعنی عرضه مواد غذایی به مصرف کنندگان به قیمتی پائین‌تر) هم تنها به کسانی که بطور واقعی نیازمند آن هستند (یعنی گروههایی که در متون مربوط به این سیاستها، اقشار آسیب‌پذیر نامیده می‌شده‌اند) پرداخت شود. و سرانجام، هماهنگ با کاهش هزینه‌ها، اقدامهایی از طریق اصلاح نظام مالیاتی و... برای افزایش درآمدهای دولت نیز باید صورت پذیرد؛ و چون با اجرای اصلاحات دیگر، بخش غیررسمی قرار است جذب بخش رسمی اقتصاد شود، پیوسته به شمار فعالیتهای اقتصادی مشمول مالیات و عوارض افزوده می‌شود.

تقدینگی و کسر بودجه

میلیارد ریال

سال شرح	حجم نقدینگی	کسر بودجه	میزان تامین کسر بودجه از طریق وام داخلی
۱۳۵۳	۸۱۰/۱	۱۱۶/۹	
۱۳۵۴	۱۱۴۵/۵	۱۹۳/۸	
۱۳۵۵	۱۵۹۳/۵	۱۶۹/۸	
۱۳۵۶	۲۰۵۷/-	۴۵۸/-	۳۵۰/
۱۳۵۷	۲۵۷۶/۸	۶۰۸/۹	۲۵۰/
۱۳۵۸	۳۵۵۰/۱	۵۲۸/۳	۳۵۰/
۱۳۵۹	۴۵۰۸/۱	۹۷۲/۵	۶۸۸/۶
۱۳۶۰	۵۲۳۶/۱	۱۰۵۵/۵	۷۷۹/۱
۱۳۶۱	۶۶۳۰/۷	۶۶۵/۵	۵۶۷/۲
۱۳۶۲	۷۵۱۴/۴	۸۹۸/۶	۶۹۵/۳
۱۳۶۳	۷۹۶۶/۹	۱۳۸/۸	۳۵۴/
۱۳۶۴	۹۰۰۲/۱	۶۴۷/-	۵۵۴/۷
۱۳۶۵	۱۰۷۲۲/۶	۱۴۴۹/۵	۱۲۸۴/
۱۳۶۶	۱۲۶۶۸/۲	۱۴۶۹/۱	۱۳۷۴/۷
۱۳۶۷	۱۵۶۸۷/۶	۲۱۲۵/۲	۲۰۲۴/۵
۱۳۶۸	۱۸۷۵۳/۳	۱۱۴۲/۱	۱۱۳۷/۸
۱۳۶۹	۲۲۹۶۶/۵	۱۷۵/۳	۵۵۷/۳

ماخذ: گزارش‌های اقتصادی بانک مرکزی ج.ا.ا.

هرچند این راه‌حل، درحال حاضر و در پهنه جهانی، عقلانی و کارآمد به نظر می‌رسد ولی برای اجرای آن و درحقیقت به‌منظور طی کردن دوره گذار از شرایط بحرانی کنونی به نقطه تعادل اقتصادی، به نظر می‌رسد که هرکشوری می‌باید برپایه شرایط خاص خود دست به اقدام زند. مثلاً در بحران کنونی ایران که در بسیاری زمینه‌ها مانند مالکیت دولتی، کنترل قیمتها، پرداخت سوبسید و رشد دستگاه دولت... افراط شده است، نباید به تفریط کشانده شود. چنین می‌نماید که می‌بایست میان انواع کالاها و خدمات تمایز قائل شد، مثلاً حذف ناگهانی سوبسید برخی کالاها و خدمات ممکن است معقول باشد، در حالی که حذف بسیار تدریجی برخی دیگر اقلام عاقلانه به‌نظر می‌رسد؛ و در برخی زمینه‌ها به‌ویژه آموزش و گذاری آن به نیروهای بازار زیرر عنوانی که باشد (مانند مدارس غیرانتفاعی) در بلندمدت می‌تواند فاجعه‌آفرین باشد، زیرا فرزندان گروههای گسترده‌ای از مردم، حتی تا حد اقشار میانی جامعه به‌دلیل ناتوانی مالی از این خدمات زیربنایی محروم می‌مانند. مطالعه سیاستهای اقتصادی کشورهایی که دو یا سه قرن بر نیروهای بازار تکیه داشته‌اند، مانند کشورهای اروپای غربی بویژه آلمان، فرانسه و انگلستان در زمینه‌های آموزش، بهداشت، سوبسید کالاهای اساسی، سوبسیدهای تولیدی و... احتمالاً می‌تواند راهنما قرار گیرد.

پانویس:

* ارزش منابع تولیدی که به جای به کاررفتن در تولید یک کالا در تولید کالای دیگر بکار رود. روشن است که هزینه فرصت زمانی مطرح می‌شود که منابع تولید محدود باشند و لذا نتوان آنها را در راه تامین همه هزینه‌ها بکار گرفت.